



کد خبر: 508207/17/04/1396:35:54:08 A

خانه فرهنگ و هنر | کتاب و اندیشه

سروش دباغ در گفت‌وگو با ایلنا؛

خداناباوری ستیزه‌گر و بنیادگرایی هر دو خطرناکند/ می‌توان دست به دامان سپهری، شریعتی، شبستری و شایگان شد



سروش دباغ می‌گوید: نیازمند بازخوانی انتقادی سنت عرفان در ادبیات خود هستیم و فکر هم می‌کنم این کار شدنی باشد و پاره‌ای از مولفه‌هایی مثل امر سیاسی یا نگاه معناکاوانه و معنایابانه در دین که از نظر گذشتگان ما مغفول مانده می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد و مکمل آن سنت شود.

به گزارش خبرنگار ایلنا، کتاب «حریم علف‌های قربت» نوشته سروش دباغ به تازگی توسط انتشارات «اچ اند اس» در انگلستان منتشر شده است. او در مقدمه این اثر نوشته است: «مدتهاست دل مشغول حدود و ثغور سلوک معنوی در زمانه پر تب و تاب کنونی‌ام؛ روزگاری که به تعبیر ماکس وبر راززدایی شده و امر قدسی بسان گذشته، میان آسمان حقیقت فاش نمی‌درخشد و به سهولت از پنجره به ضمیر مشتاقان نمی‌تابد.»

دباغ در این اثر به رابطه عشق و عرفان و نمود و بروز این دو مقوله در ادبیات پرداخته و گریزی نیز به دو مفهوم خداناباوری ستیزه‌جو و بنیادگرایی زده و از مضر بودن هردوی این نگرش‌ها برای جهان امروز سخن گفته است.

به همین مناسبت گفت‌وگویی کوتاه با سروش دباغ داشته‌ایم که می‌خوانید.

می‌توانیم بگوییم دغدغه شما در این کتاب روشن ساختن مفهوم عشق آن هم عشق از منظر عرفانی است؟ اصولاً از دید شما چه رابطه‌ای میان عشق و عرفان می‌توان متصور بود؟

چند صباحی است که به این قصه مشغول هستم و بازخوانی سنت عرفان اسلامی و در انداختن آنچه که از آن با نام عرفان مدرن یاد می‌کنم را دنبال می‌کنم. در این

راستا هم به آثار عرفای سنتی مولوی، حافظ، سعدی، بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی و دیگر عرفای خراسانی و عرفای مکتب شیراز) عطف نظر کرده‌ام و آن‌ها در مطالعه گرفته‌ام و در باب مضامین و تعارفشان تامل کرده‌ام. اگر بپذیریم حافظ و سعدی قوام‌بخش مکتب دیگری هستند در درازنای تاریخ تصوف ما که می‌توان آن را مکتب شیراز نام نهاد و در مقابل مکتب خراسان قرار دارد.

ایامی که هنوز ایران بودم به این قصه می‌اندیشیدم که در حوزه نواندیشی دینی معاصر اگر در باب مقولانی مثل رفع نسبت میان علم و دین، معرفتی دینی و ... اندیشیده شده و سخنانی گفته شده و اتفاقاً مطالب مهمی هم منتشر گشته، در باب عرفان و اینکه چه بر سرش می‌آید اگر بخواهد در منظومه معرفتی جدید ما بنشیند کمتر سخن گفته شده است. ابتدا دغدغه‌های خود در این موضوع را در مقاله‌ای تحت عنوان «عرفان و میراث روشنفکری دینی» منتشر کردم که مقاله مذکور اکنون هم در کتاب «ترنم موزون حزن» قرار گرفته است. در این مقاله بیشتر در قالب پرسش‌هایی سامان پذیرفته که چه بر سر عرفان می‌آید اگر مبادی و مبانی انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و وجودشناختی ما در جهان جدید و بر اثر گشودگی نسبت به مدرنیته دخل و تصرفی پیدا کند. وقتی به کانادا آمدم و در دانشگاه تورنتو مشغول به تدریس و پژوهش شدم در مقام پاسخ به این پرسش نگارش سلسله مقالاتی تحت عنوان «طرح‌واره‌ای از عرفان مدرن» را آغاز کردم و به نوعی به این پرسش سهمگین از منظرهای مختلف پاسخ گفتم، از منظر وجودشناختی و معرفت‌شناختی، اخلاقی، انسانی که تاکنون 8 مقاله از این سلسله موضوع منتشر شده است. در این مقالات سالکان مدرنی را هم معرفی کردم که سهراب سپهری، علی شریعتی، مجتهد شبستری، داریوش شایگان، جان هیک و آکار توله آنچنان که من می‌فهمم در زمره این سالکان به حساب می‌آیند.

پرداختن به عرفان مدرن همزمان شد با سپهری‌پژوهی‌های من و از بخت و روزگار دو مجلد از سپهری‌پژوهی‌های من با نام‌های «در سپهر سپهری» و «فلسفه لاجوردی سپهری» تاکنون منتشر شده است. اتفاقاً در این سلسله مقالات به مقوله عشق که در سوال مطرح شده هم پرداخته‌ام اما نه عشق افلاطونی، بلکه عشقی که سبقه اگزیستنیسیل دارد و با تنهایی معنوی درگیر است. از ربط و نسبت عشق و تنهایی معنوی به تفصیل در این دو کتاب سخن گفته‌ام. عشق و تنهایی معنوی چون با متافیزیک نحیف که از برساخت‌های من در این جستارهاست هم عنان است دیگر چندان جایی برای عرفان و عشق افلاطونی بر جای نمی‌نهند. پس از انتشار این دو کتاب به پیشنهاد دوستان از آنجایی که از سال 90 شمسی سلسله درس‌هایی با نام «پیام عرفان برای زمانه ما» را در تورنتو برگزار می‌کنم و در میانه دوره چهارم آن هستیم.

دوره سوم این ادوار را که سبقه خودکاوانه و خودشناسانه پررنگی داشت و در آن هم از مولوی و حافظ برای بیان مطالب وام گرفته بودم و هم از سپهری و هم از آکار توله و کریشنا مورتی، با زحمت دوستان تمام این جلسات پیاده و ادیت شد و در قالب کتاب «حریم علف‌های قربت» منتشر شد. می‌توان این کتاب را جلد سوم از آثار مکتوب من در حوزه عرفان مدرن و سلوک معنوی در روزگار کنونی قلمداد کرد و در مقدمه اثر هم با بساختن مثل سالک مدرن، ایمان آرزومندان، مرگ‌هراسی، کورمرگی و متافیزیک نحیف کوشیده‌ام سوبه‌های مختلف سلوک معنوی در روزگار راززدایی شده کنونی را به روایت خویش بیان کنم. امیدوارم به کار کسانی که علاقه‌مند به این موضوعات هستند و هم آثار من را در حوزه سپهری‌پژوهی را دنبال می‌کنند و هم دل‌مشغول سلوک معنوی در روزگار کنونی هستند، بیاید.

در بخشی از مقدمه آمده که «حریم علف‌های قربت» حاصل غیض و بسط‌ها و روند و آینده‌های آونگ‌آسا، حیرت‌ها، تلاطم‌ها و تاملات روای این سطور در سال‌های اخیر است و امیدوارم به کار کسانی که ذهن و زبان‌شان دگرگون گشته و به فرآورده‌های معنوی جهان جدید به دیده عنایت می‌نگرند و نسبت به آن‌ها گشوده‌اند و در عین حال دل‌مشغول ساحت قدسی و سامان‌بخشیدن به زیست معنوی خویش هستند بیاید.

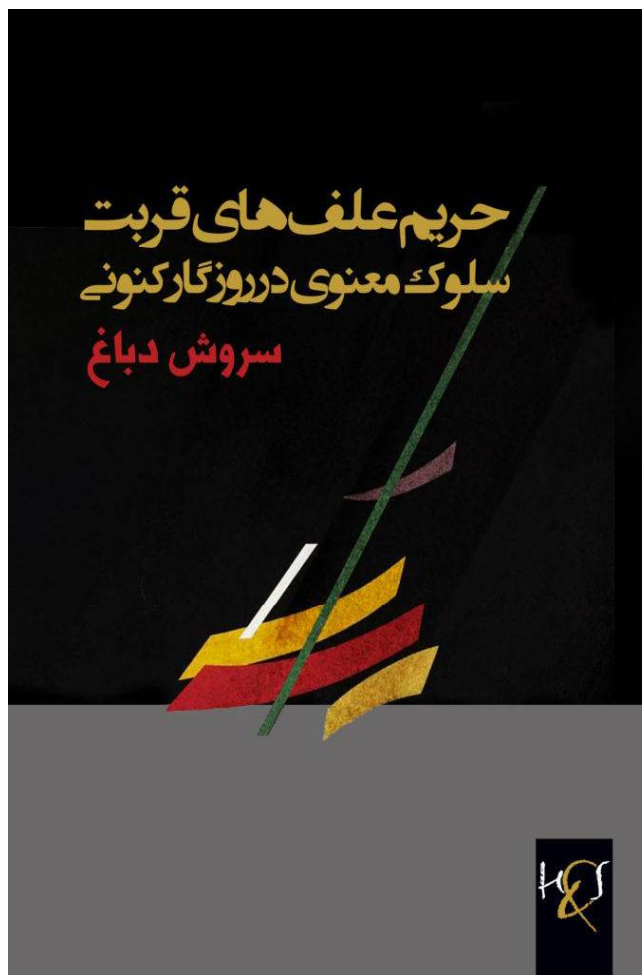
در کتاب به ادبیات کلاسیک ایران مثل آثار مولوی، حافظ، عطار و بایزید بسطامی و ... اشاره شده و البته به سهراب سپهری هم به عنوان یک شاعر معاصر در حوزه کاری شعر نو هم در این بررسی‌ها پرداخته شده است، کمی درباره جایگاه عرفان در ادبیات کلاسیک ایران و تقریباً افت این مفهوم در ادبیات معاصر هم صحبت کنید چرا در ادبیات معاصر از این عشق عرفانی و افلاطونی که در این کتاب به آن پرداخته‌اید خیلی کم دیده می‌شود؟ اصولاً عرفان برای ادبیات امروز پاسخگوی خلق اثر هست؟

تصور می‌کنم عرفانی که در ادبیات ما ریزش کرده است احتیاج به بازخوانی انتقادی دارد و اگر صرفاً به آنچه در میان گذشتگان ما جاری بوده عطف نظر کنیم بارمان بار نمی‌شود. به همین دلیل هم می‌گویم که نیازمند بازخوانی انتقادی سنت عرفان در ادبیات خود هستیم و فکر هم می‌کنم این کار شدنی باشد و پاره‌ای از مولفه‌هایی مثل امر سیاسی یا نگاه معناکاوانه و معنا‌یابانه در دین که از نظر گذشتگان ما مغفول مانده می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد و مکمل آن سنت شود.

و البته از نظر کسی مثل من نقد مفاهیمی مثل الفناء‌بالله که با وام گرفتن و باور داشتن به مفهوم آتانامی یا خدایی می‌تواند سمت و سو و رنگ و بوی دیگری پیدا کند. به همین خاطر هم عشق سبقه اگزیستنیسیل پیدا می‌کند و چنانچه در کتاب آوردم از عشق افلاطونی فاصله می‌گیرد و هم مضامین مذکور نیاز به بازخوانی دارد تا انسان سالک مدرن که دل‌مشغول امر قدسی است بتواند سلوک معنوی خود را حول این مفاهیم جدید سامان ببخشد.

امیدوارم افراد دیگری هم که در این عرصه کار می‌کنند، آثار خودشان را منتشر کنند و در نهایت به صورت جمعی به این رویکرد انتقادی به سنت عرفان خود برسیم. من افزون بر حوزه فلسفه غرب و همچنین رفورم دینی قصه سلوک معنوی در روزگار کنونی و این بازخوانی انتقادی از سنت عرفان دینی با مدد گرفتن از شعر را ادامه می‌دهم و در این ژانر پیش خواهم رفت.

افزون بر سپهری و شریعتی که سالکان مدرن روزگار ما هستند می‌توان از میلان کوندرا و داستایوفسکی و پاره‌ای دیگر از نویسندگان جهان جدید که دغدغه پررنگ معنوی هم دارند یاد کرد و از آثارشان بهره‌مند شد و تا جایی که بتوانم بنا دارم درباره این افراد بنویسم و دغدغه‌های خود را در این باب بیان کنم.



در کتاب از نوعی از خدانا باوری صحبت کرده اید که آن را سکولاریسم ستیزه گر نام گذاشته اند این تفکر حتی هم طراز با بنیادگرایی دینی دانسته شده است. این دو تفکر کجا به یکدیگر می رسند که هر دو می توانند تهدیدی برای جامعه بشری شوند؟ راه حل مقابله با چنین تفکراتی چه می تواند باشد که بشر چه برای ستیز با دین و چه برای گسترش آن... متوسل به خشونت نشود؟

سکولاریسم ستیزه گر که در کتاب یاد شده و در فصل هشتم با بنیادگرایی دینی هم عنان انگاشته شده را هم ابتدا در کتاب کارن آرمسترانگ دیدم و با آن هم دلی دارم. در درس هایی هم تحت سال های اخیر در کانادا داده ام یا دوره ای را که در دانشگاه مکزیک برگزار کردم هم اتفاقا به این نکته به صورت مفصل پرداخته ام. ما یک خدانا باوری مهاجم و ستیزه گر داریم که از نظر خانم آرمسترانگ روی دیگر سکه بنیادگرایی دینی است، چراکه هر دو در مقام ندیدن یکدیگر و حذف طرف مقابل گام برداشته و می دارند.

در دهه های اخیر جنبشی که از آن با نام سکولاریسم ستیزه گر یاد می شود و پیروانی هم دارد در دنیای ما سر برآورده است و نویسنده هوشمندی مثل کارن آرمسترانگ نمی تواند از این موضوع چشم پوشی کند. کتاب تاریخ خدانا باوری خانم آرمسترانگ به فارسی هم ترجمه شده ولی «The Case for God» که از آن در این کتاب استفاده کرده ام تا جایی که می دانم به فارسی برگردانده نشده است. تصور می کنم بله خدانا باوری ستیزه گر و بنیادگرایی هر دو می توانند برای دنیای امروز خطراً فرین باشند. اگر کسی خدانا باور است و به حقوق دیگران احترام می گذارد خب اشکالی ندارد و خودش می داند و هر تلقی که از هر هستی دارد. اما اگر بنا باشد که چه به اسم دیانت جلوی حقوق و فعالیت های خدانا باوران گرفته شود و چه به اسم خدانا باوری برای فعالیت های خدانا باوران و قائلان به دین مزاحمت ایجاد شود مضر و ناموجه و دل آزار هستند.

اساسا خشونت از مدلول های چنین نگرش هایی است. هر چند تاکنون در جهان بیشتر با خشونت دینی مواجه بوده ایم، اما یادمان باشد در جریان دو جنگ جهانی هم این دیانت نبود که فاشیسم را به وجود آورد و میلیون ها نفر کشته شدند. به هر حال هر تفکری که دیگری را بر نمی تابد، دیگری گوشت و پوست و استخوان دار را با هر انگیزه و به هر بهانه ای چه به سبب دیانت یا نژاد یا خلق و خو منتج به خشونت می شود و البته دل آزاد و غیر اخلاقی است.

راهی که می توان با این نگرش مقاله کرد و آلتزناتیوی که امثال من به آن باور داریم به رسمیت شناختن کثرت و سبک های مختلف زندگی است. اگر خدانا باوری ستیزه گر فرو نهادنی است، بنیادگرایی دینی هم فرو نهادنی است و اینجا به رسمیت شناختن کثرت و سبک های مختلف زندگی از ما دست گیری می کند. افزودن و افزایش تساهل و پذیرش کثرت گرایی فرهنگی راه ممکن برای حفظ جهان از خشونت است. در کشوری مثل کانادا انصافا این پذیرش محقق شده و یا در برخی دیگر از کشورهای اروپایی با همه گیر و گرفت هایی که وجود دارد می بینیم که تساهل را هم مدنظر دارند.

در همین کانادا با یک دولت سکولار کاملا مسلمانان آزاد بودند در ماه رمضان و محافل دینی خود را دایر کنند، همچنان که یهودی‌ها، مسیحی‌ها و بودایی‌ها این آزادی را دارند. یعنی هر دینی به شرط اینکه به حقوق دیگران احترام بگذارد و آزار و اذیتی برای دیگری به دنبال نیاورد آزاد است و حق دارد که اعمال مذهبی و دینی خود را اجرا کند. نوعی از سکولاریسم که نسبت به ادیان مختلف بی طرف می‌ایسند و مجال را برای فعالیت‌های آن‌ها فراهم می‌کند به نظرم اخلاقی تر و معنوی تر و راه‌گشا تر است.

موضعی که بر خلاف دو سر طیف خدانابور ستیزه‌گر یا بنیادگرایی در میان طیف می‌ایستد عمیقا به نظرم راهی است می‌تواند برای زندگی پرتلاطم ما در قرن بیست و یکم راه‌گشا باشد. همه باید با صبوری و مدارا و امیدواری به نهادینه شدن این نگاه در میان جامعه‌ای مثل جامعه خودمان کمک کنیم. به خاورمیانه نگاه کنید که چه در آن می‌گذرد و ما دست‌کم تا جایی که می‌توانیم این مدارا را در جامعه خود نهادینه کنیم و امیدواریم روزی به نحو حداکثری این مهم در خاورمیانه‌ای که امروز در آتش مخاصمت می‌سوزد جاری شود و صلح برقرار گردد.

فکر می‌کنید کتاب را در ایران هم به چاپ برسانید؟ برای چاپ آن صحبتی با ناشر ایرانی شده که موضوع ممیزی و دریافت مجوز را پیگیری کند؟

امیدوارم کتاب در ایران هم منتشر شود و برخی موانع که در ماه‌های اخیر و قریب به یک سال گذشته پدید آمده چه برای من چه برای برخی دیگر از مالکان رفع گردد و آثاری از این دست و آنچه که در قلمرو فرهنگ منتشر می‌شود مجال انتشار در ایران را پیدا کند.

نرم افزار موبایل ایلنا

